

# کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ در ایران (۲)

یرواند ابراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه، (Science and Society) نیویورک، تابستان ۲۰۰۱

## مقدمات کودتا

امیدهای بریتانیا برای به راه انداختن کودتا با انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۵۲ تقویت شد. دولت جدید، برخلاف دولت پیشین آمریکا، واهمه چندانی برای سرنگون ساختن حکومت کشورهای دیگر از خود نشان نمی داد و از همراهی با شرکت های نفتی نیز ابا نداشت. یک عامل شخصی نیز دولت جدید را به بحران ایران ربط می داد، چون جان فاستر دالس، وزیر خارجه و آلن دالس، رئیس سیا از قدیم جزو اعضای یک دفتر و کالت بودند که دفاع از منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را در ایالات متحده برعهده داشت.

نخست، وزیر خارجه آمریکا با آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل برای بحث درباره مسئله ایران ملاقات کرد. یک هفته بعد MI-6 همین موضوع را با رئیس بخش خاورمیانه سیا مورد بحث قرار داد. آیزنهاور، اندکی پس از انتخاب خود به ریاست جمهوری، ایدن را به کاخ سفید دعوت کرد تا برای حل معضل به دنبال راه های ابتکار آمیزتری بگردند.

مطابق سند ویلبر، نتیجه این ملاقات چراغ سبزی بود برای سیا و MI-6 جهت به راه انداختن جنگ انگلیسی ها طرحی را با عنوان عملیات چکمه (Boot) ارائه کردند. آمریکا نیز پروژه ای را که از سال ۱۹۴۸ و با هدف مقابله با حزب توده روی آن کار کرده بودند در جلسه معرفی نمودند. از ادغام این دو طرح، نقشه عملیات موسوم به آژاکس (Ajax) به وجود آمد. آنها نخست مرکز عملیات خود را در لندن قرار دادند و سپس به دلیل امکان ارتباط آسان تر با انگلستان و ایران، این مرکز به قبرس منتقل شد. نقشه نهایی در اول ژوئیه به تأیید چرچیل و در ۱۱ ژوئیه به امضای آیزنهاور رسید. کرمیت روزولت که فارسی بلد نبود و با ایران نیز آشنایی کمی داشت، به عنوان رهبر عملیات محلی برگزیده شد. او می توانست بدون شناخته شدن به ایران سفر کند؛ به عنوان یک آمریکایی به راحتی به سفارت آن کشور دسترسی داشت و به عنوان نوه تئودور روزولت و برادرزاده فرانکلین روزولت می توانست به عنوان نماینده رئیس جمهور آمریکا با شاه صحبت کند. انگلیسی ها به سهم خود امکانات ارزشمندی را در اختیار کل عملیات گذاشتند. اولاً، آنها از نیروهای کارآموده ای برخوردار بودند که با ایران آشنایی کامل داشتند. این افراد عبارت بودند از لین پیمان (Lane Peyman)، دیپلمات گوشه گیر و مسئول میز ایران در وزارت خارجه انگلستان از اواخر دهه ۱۹۳۰. در سال ۱۹۵۲، شاه از این موضوع ابراز نارضایتی کرد که پیمان در سال ۱۹۴۱ شخصاً طراحی عملیات برکناری پدر وی از سلطنت را برعهده داشت. عوامل دیگر عبارت بودند از نورمن داربی شایر (Norman Darbyshire)، یکی از جاسوسان قدیمی MI-6 و مسلط به زبان فارسی که بیشتر مدت زمان جنگ جهانی دوم را در ایران حضور داشت؛ سرهنگ جفری ویلر (Geoffrey Willer) که از دهه ۱۹۲۰ مرتب به ایران سفر کرده بود و در مذاکرات اخیر نفتی نیز نقش مترجم را ایفا کرده بود؛ رابین زانر (Robin Zahner)، وابسته خبری و متخصص عرفان اسلامی که بعدها به مقام استادی دانشگاه آکسفورد در زمینه مذاهب و اخلاق شرقی رسید؛ و البته خانم پروفیسور لمبتون در لندن که همچنان بر ضرورت سرنگون کردن مصدق اصرار می ورزید. وودهاوس (Woodhouse)، رئیس عملیات MI-6 در تهران متخصص مسائل ایران نبود، اما از جنگ های داخلی یونان تجربیات بسیاری آموخته بود.

دوم آن که، انگلیسی ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه کار که عمدتاً به خانواده های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از: ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت الله گیلانشاه و از همه مهم تر، سرهنگ حسن اخوی که سال ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود. این شبکه، عمدتاً از طریق سرهنگ اخوی، اعضای خود را

اشاره در حالی که پنجاه سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می گذرد، هنوز نکات بسیاری در مورد این کودتا، نقش دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و دست های مرموز ایرانی ناگفته مانده است. به همین دلیل مطالعه تحقیقات و نوشته های مستندی که به زوایای تاریک این کودتا پرداخته اند، ضروری می نماید. متن حاضر، ترجمه ای است از مقاله ای که توسط آقای یرواند ابراهامیان، نویسنده کتاب 'ایران بین دو انقلاب' به رشته تحریر درآمده است. وی در این متن، تحقیقات گسترده ای از کتب گوناگون و همچنین اسناد معتبر و مهمی که تاکنون در دسترس قرار گرفته انجام داده است و تقریباً برای هر گزاره ای به یک سند اشاره نموده که عمده آنها اسناد وزارت خارجه انگلستان است که با عنوان (F.O) در متن انگلیسی ذکر شده است. برای جلوگیری از اطاله مطلب از آوردن آنها خودداری می شود. فرمولی که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به کار گرفته شد، در ابتدای انقلاب اسلامی نیز در حال پیاده شدن بود. (حسین آبادیان، بقایی در برابر انقلاب، روزنامه شرق، ۲۹ آبان ۱۳۸۲) این فرمول 'جنگ سرد' امروز نیز همچنان زنده و فعال است و سیاستمداران کنونی نیز باید به آن توجه داشته باشند. مرحوم مصدق، جریان 'راست در ایران' را جریانی کودتایی، نفتی و سلطنتی می دید، مثلی که دارای اضلاع نفت، اسلحه و سرکوب می باشد. این سرکوب شامل سرکوب سیاسی، نظامی، کودتا و جنگ داخلی است.

این ترجمه را به طراحان راهبردی ایران تقدیم کرده و مطالعه آن را به تمامی علاقه مندان و خوانندگان نشریه توصیه می نمایم.

لطف الله میثمی

به رده‌های بالاتر ارتقا می‌داد، چپ‌گراها را از پست‌های حساس کنار می‌زد و مسائل نظامی را خصوصاً در رابطه با گرایش‌های سیاسی دیگر افسران مطلع می‌نمود. بدین ترتیب، MI-6 مجموعه اطلاعات کاملی از وضعیت نظامیان را گردآوری کرده بود که سیلاً از آن بی‌بهره بود. براساس گزارش ویلبر، قسمت اعظم تمهیدات سیا و MI-6 در لندن شامل مطالعه این پرونده‌ها می‌شد. درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواهد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش‌پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن.

سوم آن که، انگلیسی‌ها دوستانی در رده‌های بالای دولت ایران داشتند: ارنست پرون (Ernst Perron) دوست دوران کودکی شاه در سوئیس (پرون در کاخ سلطنتی اقامت دائم داشت)؛ سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات دربار؛ شاپور ریپورتر (Shapour Reporter)، یک زرتشتی اهل دهلی که در تهران به‌عنوان مشاور سفارت هندوستان کار می‌کرد و خبرنگار ویژه تایمز لندن بود و در ضمن به ملکه ثریا به‌طور خصوصی درس انگلیسی می‌داد (اندکی پس از کودتا وی از دربار انگلستان مقام شوالیه گرفت)؛ آیت‌الله محمد بهبهانی، فرزند روحانی مشهور که انقلاب ۱۹۰۵ را رهبری کرده بود و از همه برجسته‌تر، سیدضیاطابایی، رهبر حزب اراده ملی که علناً از انگلستان طرفداری می‌کرد. سیدضیا فعالیت خود را در سال ۱۹۱۹ به‌عنوان یک روزنامه‌نگار طرفدار انگلستان آغاز کرد، در کودتای ۱۹۲۱ شرکت نمود و مدت کوتاهی پیش از آن که به دستور رضاشاه تبعید شود، به‌عنوان نخست‌وزیری رسید. از سال ۱۹۴۱، سفارت انگلستان اغلب وی را برای تصدی پست نخست‌وزیری معرفی می‌کرد، ولی شاه از جاه‌طلبی‌های وی می‌ترسید. با این حال، تا سال ۱۹۵۳ شاه با وی ملاقات‌های هفتگی ترتیب می‌داد تا مراتب آزادت خود را به انگلیسی‌ها ابراز کند.

چهارم آن که، انگلیسی‌ها عواملی هم داشتند که اگرچه نقش آنها چندان مشهود نبود، اما از جایگاه حساسی برخوردار بودند. این عوامل عبارت بودند از برخی روسای قبایل بختیاری، بویراحمدی، ذوالفقاری، خمسه، مقدم و قبایل عرب (بختیاری‌ها به‌تنهایی می‌توانستند ۱۰ هزار مرد مسلح را وارد صحنه کنند). دیگر عوامل انگلستان عبارت بودند از سردبیران سه روزنامه پرسروصدای "داد"، "آتش" و "فرمان" و برادران رشیدیان که واردکننده کالاهای انگلیسی و تأمین‌کننده بودجه حزب اراده ملی بودند. (سفارت انگلستان از آنها به‌عنوان دوستان وفادار و حقیقی یاد می‌کرد که همواره به دنبال کسب فرصت‌های تجاری بودند). برادران رشیدیان نیز به نوبه خود رابط‌های خوبی در بازار داشتند؛ افرادی همچون شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ، خطرناک‌ترین رهبر دسته‌های اوباش؛ و کسبه قدیمی در اصناف قصابان، نانوايان و قنادها و همچنین روحانیون میان پایه وابسته به گروه محافظه‌کار مجاهدین اسلام و گروه فداییان اسلام.

طبق تخمین وودهاوس، برادران رشیدیان هر ماه دست‌کم ده‌هزار پوند خرج این روحانیون، سیاستمداران و سردبیران روزنامه‌ها می‌کردند. دست‌آخر این که، ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر ۱۹۵۱ به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند. او در سازمان افسران بازنشسته نیز متحدانی داشت که اکثریت اعضای آن به‌تازگی از ارتش پاکسازی شده بودند. با این حال، قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه ملی نهفته بود: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی‌گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده.

در سال ۱۹۵۲، رابطه میان شاخه‌های سکولار و مذهبی جبهه ملی به دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست‌های عالی، خصوصاً وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش.

بدین ترتیب، سفارت انگلستان تماس‌های خود را از طریق زاهدی و سیدضیا و برادران رشیدیان با این افراد

**انگلیسی‌ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می‌کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه‌کار که عمدتاً به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از: ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلان‌شاه و از همه مهم‌تر، سرهنگ حسن اخوی که سال‌ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود**



حفظ کرد. در ماه می ۱۹۵۲، زائر چنین گزارش داد:

"مذاکره با دفاع همه جانبه پرون از سیاست هوشمندانه شاه به پایان رسید. او ادعا نمود که شاه توانسته کاشانی، مکی و بقایی را از مصدق جدا کند و به یمن این سیاست شاه، جبهه ملی عملاً موجودیت خود را از دست داده است. من با این عقیده مخالفت نکردم، ولی باید در سوابق، نظر خود را چنین بیان کنم که جدا شدن کاشانی و مکی دلایل دیگری داشت و زمینه این دلایل را برادران رشیدیان فراهم نمودند." از سوی دیگر، امریکایی‌ها نیز سهم خود را به کودتا پرداخت نمودند. مهم‌ترین آورده آنها ساختمان سفارتخانه بود. پس از اکتبر ۱۹۵۲ - یعنی زمانی که مصدق با استناد به مداخلات انگلستان در امور ایران، روابط دیپلماتیک با لندن را قطع کرد - اهمیت ویژه‌ای پیدا نمود.

طبق محاسبه وزارت خارجه انگلستان، تعداد پرسنل برخوردار از وضعیت دیپلماتیک در سفارت ایالات متحده به ۵۹ تن می‌رسید، در حالی که این رقم در مورد سفارت شوروی ۲۱ نفر، سفارت فرانسه ۹ نفر و سفارت خود آن کشور پیش از تعطیلی ۲۱ نفر بود. روشن بود که افراد سیا در سفارتخانه با عناوین معمول وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، امور کار و تجاری حضور دارند. امریکایی‌ها همچنین ۱۲۳ مشاور نظامی در ارتش و ژاندارمری داشتند. این نیروها که از سال ۱۹۴۲ مأموریت خود را در ایران آغاز کردند، تحت رهبری ژنرال رابرت مک کلور (Mc Clure) متخصص جنگ‌های روانی بودند که به تازگی از کره به ایران اعزام شده بودند. این افراد با افسران عملیاتی به‌طور روزانه ارتباط برقرار می‌کردند و خصوصاً با فرماندهان رسته‌های تانک در تماس بودند. از سال ۱۹۴۶، پنتاگون به‌طور منظم شروع به صدور تانک به ایران کرد. فقط در سال ۱۹۵۲، ۴۲ تانک شرمین به ایران صادر و حدود ۳۰۰ افسر ایرانی برای آموزش‌های مربوطه به امریکا اعزام شدند. سفارت امریکا در سال ۱۹۵۲ با خوشحالی گزارش کرد که حتی افسران دست‌چین شده توسط دولت مصدق نیز به مستشاران امریکایی دوستی و وفاداری نشان داده‌اند. مک کلور و همکارانش در مراحل تدارک کودتا با افسران کلیدی ارتش - حتی ژنرال تقی ریاحی رئیس ستاد مشترک و مورد اعتماد مصدق - تماس گرفتند.

متخصص اصلی سیا در امور ایران ویلبر بود. او که اغلب به‌عنوان "جاسوس جنتلمن" شناخته می‌شد، در حقیقت یک مأمور مخفی حرفه‌ای بود که از دهه ۱۹۳۰ تحت عناوین مختلف - از قبیل باستانشناس، متخصص تاریخ هنر و کارشناس نسخ جعلی - به خاورمیانه سفر می‌نمود. موفقیت قبلی وی این بود که شاعر معروف ایرانی و مقیم مسکو به نام لاهوتی را تا دم مرگ پیش ببرد. ویلبر خاطرات وی را جعل نمود و منتشر ساخت و ادعا کرد که این خاطرات به‌صورت مخفیانه از مسکو ربوده شده است. لاهوتی خوش شانس بود که از جنون ستیزی استالین جان سالم به‌در برد.

سیا در تهران یک مأمور جوان به نام ریچارد کاتم (Cottam) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه تنها در مورد حزب توده بلکه در خصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست‌راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع‌آوری کرده بود. این دو حزب اخیر - که احزاب بسیار کوچکی بودند - در تقلید از نازی‌ها با یکدیگر رقابت می‌نمودند و خصوصاً با یهودیان و کمونیست‌ها ضدیت شدید نشان می‌دادند. رهبران این احزاب نیز در زمان جنگ با زاهدی محبوس بودند. کاتم همچنین مقالاتی را برای چاپ در روزنامه‌های مزدبگیر به رشته تحریر درمی‌آورد. در یکی از این مقالات ادعا شده بود که فاطمی قبلاً محکوم به سوء استفاده از اموال شده، به همجنس‌بازی معروف است و دین خود را به مسیحیت و همچنین به بهائیت تغییر داده است. این اتهامات فاطمی را در دید بنیادگراها دست‌کم به سه بار اعدام محکوم می‌نمود. جای تعجب نیست که فداییان اسلام سعی کردند وی را به قتل برسانند. سیا همچنین بی‌علاقه نبود که برای مصدق اصل و نسب یهودی دست و پا کند.

سازمان سیا دست‌کم چهار مأمور محلی مهم داشت: سرهنگ عباس فرزنانگان، احسان لنگرانی و دو جاسوس معروف به برادران بسکو (Boscoes). سرهنگ فرزنانگان که افسر ستاد بود به تازگی پس از گذراندن دوره فشرده عملیات مخفی در واشنگتن، به ایران بازگشته بود. فرزنانگان پس از کار در ستاد مشترک، بیشتر افسران عملیاتی

**ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر ۱۹۵۱ به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند**

قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه ملی نهفته بود: آیت الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سید شمس الدین قنات آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری زاده در سال ۱۹۵۲، رابطه میان شاخه های سکولار و مذهبی جبهه ملی به دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست های عالی، خصوصاً وزارتخانه های دادگستری و آموزش و پرورش

در تهران را می شناخت. لنکرانی از فعالان حزب توده بود که مشکل مواد مخدر داشت. اگرچه او در رده رهبران حزب حضور نداشت، اما از یک خانواده سرشناس بود و به عنوان یک انقلابی افراطی شناخته می شد. به عبارت دیگر، او بهترین نامزد برای جاسوسی بود. برادران بسکو که ویلبر آنها را کیوانی و جلالی می نامید، به احتمال زیاد همان فرز کیوانی و علی جلالی بودند. نفر اول خبرنگار روزنامه اطلاعات و نفر دوم رابط روزنامه دلیلی تلگراف بود و همچنین مجله ایران پرستان را منتشر می ساخت. این دو نفر با باشگاه ورزشی تاج و همچنین با ورنه برداران، لوطی ها و چاقو کشان عضو زورخانه های سنتی ارتباط داشتند. آنها وجوه دریافتی از سیا را نه تنها در روزنامه های خود بلکه در دیگر روزنامه ها از قبیل کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوانان خرج می کردند. روزولت در خاطرات خود به این نکته اشاره می کند که سیا از برادران بسکو خواسته بود که در روز ورود هر یمن به تهران در ژوئیه ۱۹۵۱ به گردهمایی حزب توده حمله کنند. نکته ای که وی نگفته آن است که حمله مزبور منجر به تلفات سنگین شد و از طرفداران حزب نازی در آن استفاده به عمل آمد.

دست آخر این که، سیا موفق شد در میان عناصر مذهبی جبهه ملی نیز با افرادی ارتباط برقرار کند. در نوامبر سال ۱۹۵۱، کاردار سفارت انگلستان گزارش داد که کاشانی پس از سنجیدن کامل جوانب اوضاع، هم با سفارت امریکا و هم با شاه ارتباط برقرار کرده است. وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایی از امریکایی ها وجوه مخفیانه دریافت می کرد. در هفته کودتا، سیا آن قدر پول خرج روحانیون [درباری] کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد.

سیا و MI-6 برای تدارک کودتا با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند تا اراده شاه را تقویت نمایند. آنها نمایندگان بلند پایه ای را به ملاقات وی می فرستادند تا به وی اطمینان دهند که اجرای کودتا امکان پذیر است و دو کشور به طور کامل از آن حمایت می نمایند. سرهنگ اخوی، رئیس سابق اطلاعات ارتش، فهرستی از افسران کلیدی مایل به شرکت در کودتا را به شاه داد. خواهر قدرتمند وی، شاهزاده اشرف به اصرار آلن دالس از سوئیس به ایران بازگشت تا پیام های لندن و واشنگتن برای شخص شاه را به سمع وی برساند. روزولت چندین نوبت به طور مخفیانه وارد کاخ شد تا از طرف آیزنهاور شخصاً به شاه اطمینان بدهد. در همین راستا، ژنرال نورمن شوارتسکف که از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۹ هدایت تیم مستشاران امریکایی در ژاندارمری ایران را به عهده داشت، در اوایل ماه آگوست به تهران برگشت تا به شاه بیشتر اطمینان بدهد. او همچنین از فرصت استفاده کرد و به ملاقات شاگردان خود رفت تا مطمئن شود که آنها از توان خود برای تقویت کودتا استفاده می کنند.

اگرچه انگلیسی ها و امریکایی ها، تردیدهای شاه را به شخصیت هملت گونه وی نسبت می دادند، اما او برای تردید، دلایل موجه داشت. او می خواست نسبت به حمایت افسران اطمینان کامل حاصل نماید. او همچنین از امریکا تعهد می خواست که پس از کودتا در حد وسیع به ایران کمک کند و همچنین قرارداد جدید نفت به گونه ای بسته شود که ظاهر آبرومندانانه ای داشته باشد. در سال ۱۹۴۹، پس از سوء قصد به جان شاه، او خود یک کودتای کوچک به راه انداخت [و با تشکیل مجلس موسسان] و با تغییر قانون اساسی و تحکیم امتیازات سنتی، بیشتر مخالفان را دستگیر نمود، اما پس از آن امریکایی ها کمک های خود را قطع نمودند و به انگلستان نیز قرارداد آزردهنده الحاقی را پیشنهاد کردند. در نقشه کودتای آژاکس فقط از قول ارسال کمک های کافی از سوی امریکا صحبت شده بود، اما قرار بود انگلستان نیز تضمین کتبی بدهد که در فضای حسن نیت و انصاف، در کوتاه ترین زمان در خصوص نفت با ایران به تفاهم برسد.

نکته آخر این که شاه اطمینان می خواست که زاهدی خود در آینده به یک تهدید مبدل نشود. زاهدی پیشنهاد کرد که استعفانامه خود را بدون قید تاریخ امضا نماید. شاه با دریافت این تضمین ها، امضای خود را پای کودتا گذاشت اما با یک شرط مهم. او از امضای فرمان ملوکانه عزل مصدق از نخست وزیری خودداری نمود. او می خواست در صورت شکست کودتا، قادر به انکار نقش خود باشد. ویلبر مجبور شد امضای او را جعل کند، به عبارت دیگر، پوشش قانونی کودتا یک سند فاقد اعتبار قانونی بود.

#### کودتا

در ماه های منجر به کودتا، بریتانیا و ایالات متحده جنگ روانی خود را تشدید کردند و تلاش نمودند تا با تبلیغات خود دولت مصدق را از هر طریق ممکن، تضعیف نمایند. در میان اتهامات وارده به دولت مصدق می توان



به تمایلات کمونیستی، تهدید اسلام، ایجاد اغتشاش عمومی، قدرت دادن به سیاستمداران نادرست و هدایت عمدی کشور به سمت آشفته‌گی اقتصادی اشاره نمود. به گفته تأییم، آیزنهاور اعلام نمود که تا زمان حل اختلاف میان مصدق و انگلستان، امریکا مایل به خریدن نفت ایران و ارائه کمک‌های اقتصادی به این کشور نیست. سفارت امریکا این اعلام نظر را به عنوان یکی از ترفندهای شوک درمانی توصیف کرد. تلاش برای بی‌ثبات کردن دولت محدود به فعالیت‌های تبلیغاتی نبود. قبایل محلی به‌طور مخفیانه اسلحه دریافت می‌کردند. از آن هم بی‌سروصدا تر، یک گروه مسلح - متشکل از افسران بازنشسته وابسته به زاهدی و بقایی - ژنرال محمد افشارطوس، رئیس پلیس مصدق را ربودند. چند روز بعد، جنازه وی که به شدت شکنجه شده بود در اطراف تهران کشف گردید. این اقدام یک ضربه کاری به دولت بود و هشدار واضحی برای دیگر افسران به حساب می‌آمد. در عین حال، وجود بی‌ثباتی را به همگان القا می‌نمود و بالاخره این که شایعاتی به راه افتاد در این خصوص که افراد بعدی فهرست چه کسانی هستند. هنگامی که مصدق از حضور در انظار عمومی خودداری کرد و در عوض از منزل خود به اداره امور دولت پرداخت، رسانه‌های غربی ادعا کردند که او دچار بیماری ترس و توهم شده است. یکی از یادداشت‌های وزارت خارجه با بیانی ابهام‌آمیز عنوان می‌نمود: "این داستان جالبی است که گفته شود کمونیست‌ها قصد جان مصدق را کرده‌اند و می‌خواهند تقصیر آن را به گردن انگلستان بیندازند."

در همین راستا، لنگرانی منزل یکی از روحانیون برجسته را بمب‌گذاری نمود و شبنامه‌هایی را به نام حزب توده برای دیگران فرستاد که نوید ظهور یک جمهوری نوین و بدون خدا را می‌داد. این کار برخی را به وحشت انداخت که در میان آنها رهبران آینده جمهوری اسلامی نیز بودند. ویلبر همچنین در گزارش خود نوشته است که مقالات مناسب ابتدا در روزنامه‌های غربی و سپس دوباره در روزنامه‌های ایرانی به چاپ می‌رسید. نشریاتی همچون نیوزویک جنجال به راه انداختند که کشور در آستانه افتادن به دام کمونیست‌هاست. آنها ادعا کردند که حزب توده به جبهه ملی نفوذ پیدا کرده و اعضای کلیدی دولت یعنی فاطمی، عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری و دکتر مهدی آذر، وزیر آموزش و پرورش را بطان مخفی حزب توده هستند؛ مصدق به زودی با شوروی معامله خواهد کرد و اگر این اتفاق نیفتد، حزب توده شورش مسلحانه به راه خواهد انداخت.

دولت‌های امریکا و انگلستان می‌دانستند که مصدق نسبت به شوروی به اندازه غرب بی‌اعتماد است. در واقع آنها اغلب از این بی‌طرفی مصدق ابراز نارضایتی می‌نمودند. آنها به خوبی آگاه بودند که طرفداران مصدق، ملی‌گرایان افراطی هستند (پس از کودتا تعدادی از آنها در ایالات متحده سکنا گزیدند). آنها همچنین آگاه بودند که اگر چه حزب توده بزرگترین سازمان سیاسی ایران است، اصلاً در موقعیتی قرار ندارد که بتواند قدرت را تصاحب کند. اگر چه حزب توده ۲۰۰۰۰ عضو رسمی و ۱۱۰۰۰۰ طرفدار داشت، این تعداد در مقابل قبایل مسلح و ارتش ۱۲۹۰۰۰ نفری ایران تعداد قابل ملاحظه‌ای به‌شمار نمی‌آمد. علاوه بر آن، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها به اندازه کافی اطلاعات داخلی از حزب داشتند که بدانند توده برنامه‌ای برای به راه انداختن شورش مسلحانه ندارد. در آغاز بحران، هنگامی که دولت ترومن تصور می‌نمود امکان مصالحه وجود دارد، آپسون بر خطر کمونیسم تأکید داشت و هشدار داد که اگر به مصدق کمک نشود توده قدرت را به دست خواهد گرفت. وزارت خارجه انگلستان به وی پاسخ داد که توده یک تهدید واقعی نیست؛ اما در اوت ۱۹۵۳، هنگامی که وزارت خارجه این ادعای دولت آیزنهاور را تکرار می‌نمود که ممکن است توده قدرت را به دست بگیرد، آپسون پاسخ می‌داد که چنین خطری وجود ندارد.

آپسون به حد کافی صداقت داشت که اعتراف کند مسئله حزب توده فقط یک پوشش برای مخفی کردن حقیقت بوده است. نقشه کودتا بسیار ساده بود. در نیمه‌های شب، سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد سلطنتی که ۷۰۰ نیرو در اختیار داشت می‌بایست یک خودروی زرهی، شش افسر و دو کامیون سرباز را با خود برمی‌داشت و در یک عملیات زنجیره‌ای، رئیس ستاد مشترک و وزیرای اصلی کابینه را - که بیشترشان در شمال تهران و نزدیک پادگان گارد منزل داشتند - دستگیر می‌نمود. آنگاه نصیری می‌بایست به اقامتگاه مصدق می‌رفت و فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق را به دست وی می‌داد. اگر مصدق از قبول فرمان خودداری می‌ورزید، نصیری می‌بایست او را هم دستگیر می‌کرد. علاوه بر آن، یک گروه دیگر از سربازان گارد سلطنتی می‌بایست خطوط تلفن بازار را قطع می‌کردند و مراکز اصلی مخابرات و مقر مرکزی ستاد مشترک را تصرف می‌کردند. در همین زمان، زاهدی در رأس یک گردان تانک به سمت ایستگاه رادیو می‌رفت و در آنجا فرمان شاه را مبنی بر انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری

**متخصص اصلی سیا  
در امور ایران ویلبر  
بود. او که اغلب  
به عنوان "جاسوس  
جنتلمن" شناخته  
می‌شد، در حقیقت یک  
مأمور مخفی حرفه‌ای  
بود که از دهه ۱۹۳۰  
تحت عناوین مختلف  
- از قبیل**

**باستانشناس،  
متخصص تاریخ هنر  
و کارشناس نسخ  
جعلی - به خاورمیانه  
سفر می‌نمود**

**سیا و ۶-۶هـ برای  
تدارک کودتا با  
یکدیگر همکاری  
نزدیک داشتند تا  
اراده شاه را تقویت  
نمایند. آنها  
نمایندگان  
بلندپایه‌ای را به  
ملاقات وی  
می‌فرستادند تا به  
وی اطمینان دهند که  
اجرای کودتا  
امکان‌پذیر است و دو  
کشور به‌طور کامل از  
آن حمایت می‌نمایند**

**سیا در تهران یک مأمور جوان به نام ریچارد کاتم (ششفخز) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه تنها در مورد حزب توده بلکه در خصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع آوری کرده بود**

**وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایی از امریکایی ها وجوه مخفیانه دریافت می کرد. در هفته کودتا، سیا آن قدر پول خرج روحانیون [درباری] کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد**

قرائت می کرد. انتظار نمی رفت عملیات با مقاومت زیادی روبه رو گردد. محافظان مصدق فقط به سلاح های سبک مجهز بودند. اگرچه فرماندهی این محافظان با سرهنگ علی دفتری، یک ملی گرای متعصب و برادرزاده مصدق بود، اما نظارت عالی بر آنها در اختیار ژنرال محمد دفتری قرار داشت که اگرچه با نخست وزیر نسبت خانوادگی داشت، اما به طور پنهانی با سلطنت طلبان همکاری می نمود. علاوه بر آن، مک کلور و اخوی، پیش از آن حمایت بیشتر فرماندهان رسته های تانک خصوصاً در پادگان بزرگ سلطنت آباد در شمال تهران را جلب نموده بود. یک افسر بعدها نوشت که در روزهای پیش از کودتا، مشاوران نظامی امریکایی و همچنین سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان از پادگان ها بازدید کرده و به فرماندهان گفته بودند که مصدق تنها مانع دستیابی به توافق مطلوب در زمینه نفت است. مطابق نقشه کودتا، طرفداران مصدق می بایست به هنگام بیدار شدن، خود را در مقابل یک عمل انجام شده می یافتند. انتظار می رفت که طرفداران کاشانی در منزل بمانند. چون آیت الله بهبهانی از آیت الله العظمی بروجردی فتوای تازه ای مبنی بر مقابله با کمونیسم دریافت کرده بود. در صورتی که حزب توده و اعضای باقیمانده جبهه ملی - حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم - به خیابان ها می آمدند، برنامه ریزان کودتا اطمینان داشتند که می توانند آنها را سرکوب نمایند. از میان پنج گردان مستقر در تهران، چهارتای آن - گردان اول و دوم کوهستان، اول زرهی و دوم زرهی - تحت فرماندهی مستقیم سلطنت طلبان قرار داشت. فقط یکی از آنها، یعنی گردان سوم کوهستان، تحت فرماندهی یکی از ملی گرایان یعنی سرهنگ عزت الله ممتاز بود. اما جانشین فرمانده همین گردان نیز جزو سلطنت طلبان محسوب می شد. پس از ژوئیه ۱۹۵۲، ژنرال ریاحی، رئیس ستاد مشترک، این پنج گردان را تماماً تحت فرماندهی ملی گرایان قرار داد که بیشتر آنان مانند خود وی از طرفداران حزب ایران و فارغ التحصیل دانشگاه های نظامی فرانسوی بودند. اما بسیاری از فرماندهان عملیاتی همچنان سلطنت طلب های آموزش دیده در امریکا و بریتانیا بودند. روزولت و همچنین شاه، از سوی سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان اطمینان یافته بودند که اکثریت چهل نفر فرمانده عملیاتی در تهران حامی کودتا هستند. انتظار نمی رفت که گردان سرهنگ ممتاز مقاومت چندانی از خود نشان دهد، چون فقط یک نیروی ذخیره پیاده نظام بود. در صورت مقاومت احتمالی این گردان، سلطنت طلبان روی قوای کمکی نیروهای تانک سرهنگ بختیار از کرمانشاه و سرهنگ ولی الله قرانی از رشت حساب می کردند. ویلبر با افتخار می گوید که سیا برای خریدن این افسران حتی یک سنت هم خرج نکرد. برادران رشیدیان و برادران بسکو برای آن که به کودتا ظاهری از حمایت مردمی ببخشند، مجبور بودند اعضای حزب سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران باشگاه تاج و لوطی ها و زورگیرهای محله های فاسد را در بازار جمع کنند، اینها وظیفه داشتند به وزرای کابینه و همچنین دفاتر سازمان های طرفدار مصدق حمله کنند. آنها می بایست در ایستگاه رادیو به کامیون های حامل کشاورزان روستایی ملحق می شدند که از املاک سیدضیا و ژنرال عرفا در خارج تهران به آن محل منتقل می گشتند. به عبارت دیگر، وظیفه اصلی این جماعت آن بود که سروصدای کودتا را زیاد کنند.

نقشه در آخرین ساعات ۱۵ اوت به مرحله عمل درآمد. اما یکی از اعضای گارد سلطنتی که طرفدار حزب توده بود موضوع را به مصدق خبر داد و آنها نیز مصدق را در جریان گذاشتند. ریاحی، رئیس ستاد مشترک، نیروهای کمکی را از گردان سوم کوهستان به سرعت به اقامتگاه نخست وزیر اعزام کرد. هنگامی که نصیری نیمه های شب به آنجا رسید، درحالی که پیش از آن فاطمی و دو وزیر کابینه دیگر را دستگیر کرده بود، نه تنها با نگهبان های همیشگی منزل مصدق، بلکه با نیروهای کمکی روبه رو شد. مصدق دستور داد نصیری بازداشت شود و درضمن فرمان شاه را نیز به عنوان یک سند جعلی رد کرد. او معتقد بود شاه نمی توانسته چنین سندی را امضا کند، چون طبق قانون اساسی، وی حق عزل و نصب نخست وزیران را ندارد.

بلافاصله پس از این رسوایی، ریاحی متهمان اصلی را بازداشت نمود: افسران گارد سلطنتی (که ناآگاهانه شامل افرادی هم که کودتا را لو دادند می شد)؛ پروون و بهبودی از کاخ سلطنتی، سرهنگ اخوی، بقایی و مکی از مجلس و ژنرال نادر باتمانقلیچ از اتحادیه افسران بازنشسته، اما همه آنها در زندان های فاقد امنیت کافی بازداشت شدند. حتی به اخوی اجازه داده شد در بیمارستان اقامت کند، چون به شدت مریض بود. با این حال، ریاحی توانست سه دستگاه تانک را در خارج ایستگاه رادیو مستقر کند و همچنین سه گروهان کامل از گردان سوم کوهستان و سه دستگاه تانک را نیز به منزل نخست وزیر منتقل نماید. این اقدامات باعث شد دولت به خطا احساس امنیت کند. شاه



با شنیدن خبر این آپروریزی، با هوایمای تک‌موتوره خود به بغداد فرار کرد. برنامه‌ریزان کودتا در قبرس با ناامیدی همه چیز را رها نمودند.

اما در تهران، روزولت نقشه تازه‌ای در سر می‌پروراند. او حتی تهدید کرد که هر کس صحبت از شکست کند او را می‌کشد. طبق نقشه جدید، چهار گروهان سلطنت طلب تهران می‌بایست کار بازداشت مخالفان و تصرف نقاط استراتژیک را انجام می‌دادند، در حالی که نیروهای تقویتی تانک، حرکت به سمت تهران را از کرمانشاه و رشت آغاز می‌کردند. اما برای آن که چهار گروهان تهران بتوانند از انبارهای تحت محافظت شدید، مهمات کافی به دست آورند و بدون هیچ مقاومتی به سمت اهداف خود حرکت نمایند، ایده درخشانی به ذهن روزولت رسید: باید کاری کرد که مصدق خود به نیروهایش دستور بدهد تا از اقدام خودداری کنند. ویلبر، روزولت و وودهاوس، این بخش مبتکرانه از کودتا را به سکوت برگزار می‌کنند تا نقش سفیر آمریکا را در عملیات برجسته نکنند. نقشه جدید در ۱۹ اوت به مرحله عمل درآمد.

**درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواهد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن**

دو روز پیش یعنی در ۱۷ اوت، هندرسون درخواست کرده بود که با مصدق ملاقات فوری داشته باشد. بلافاصله پس از تلاش نافرجام برای کودتا، او با یک هوایمای نظامی ویژه به تهران بازگشت. او ۱۱ هفته از ایران غیبت داشت و بخشی از وقت خود را صرف هدایت کودتا از خارج نموده بود، اما دلیل دیگر غیبت وی این بود که می‌خواست به هنگام سقوط دولت در زمان پیش بینی شده، از نظرها پنهان باشد. در فرودگاه، وی مورد استقبال پسر مصدق و یک دسته از محافظان نظامی قرار گرفت. پسر مصدق به آنجا رفته بود که زمینه روابط با ایالات متحده را حفظ کند و هدف از اعزام محافظان نیز آن بود که سفیر در مقابل هجوم جمعیت خشمگین که به خیابان‌ها ریخته و علیه شاه شعار می‌دادند محافظت شود. جمعیت ضمن دفاع از جمهوری، مجسمه‌های شاه را در نقاط مختلف تهران به زیر می‌کشید. اگرچه بیشتر این تظاهرات حرکت‌های خودجوش علیه کودتای نافرجام بود، اما برخی از آنها نیز توسط لنکرانی، رشیدیان و برادران بسکو سازماندهی شده بود. به گفته ویلبر، این جاسوس‌ها دفتر حزب ملت ایران را به آتش کشیدند و مغازه‌های مرکز و جنوب شهر را غارت نمودند و همه این کارها را به اسم حزب توده انجام دادند.

ملاقات خصوصی هندرسون با مصدق در ساعات پایانی بعدازظهر ۱۸ اوت صورت گرفت. هندرسون خود متن خلاصه و گمراه‌کننده این مذاکره را نوشت و برای وزارت امور خارجه فرستاد. اما مشروح جلسه در مقاله بسیار مفید تایم به چاپ رسید. هندرسون صحبت خود را با اشاره به این مطلب آغاز کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق همچنان نخست‌وزیر قانونی ایران است یا خیر. مصدق جواب داد که طبق قانون اساسی، مجلس از اختیار انتخاب نخست‌وزیر برخوردار است و بنابراین، فرد منتخب همچنان نخست‌وزیر باقی خواهد ماند تا زمانی که جلسه بعدی پارلمان تشکیل شود؛ او همچنین تأکید نمود که انتخابات مجلس بعدی در آینده خیلی نزدیک برگزار خواهد گردید.

هندرسون در ادامه صحبت خود هشدار داد که ایران نمی‌تواند از آمریکا انتظار همدردی داشته باشد. در حالی که جمعیت در خیابان‌ها اموال آمریکایی‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد و فریاد می‌زند "یانکی، برو گمشو!" او تهدید نمود که تمام آمریکایی‌ها - از جمله پرسنل سفارتخانه و زنان و فرزندان آنها - را از ایران خارج می‌نماید، مگر آن که برای ایجاد نظم و قانون، تدابیر قاطع و فوری اتخاذ گردد. این حرف مانند یک اولتیماتوم بود؛ اگر این اقدامات صورت نگیرد، ایالات متحده دیگر مصدق را به عنوان رئیس دولت قانونی ایران به رسمیت نخواهد شناخت. برعکس، هندرسون عنوان نمود که اگر اقدام لازم از سوی دولت به عمل آید، ایالات متحده ارائه کمک‌های بیشتر به ایران را مدنظر قرار می‌دهد. مصدق در حضور هندرسون به فرماندار نظامی تهران تلفن کرد و به او دستور داد که برای پاکسازی خیابان‌ها از قوای لازم استفاده به عمل آورد. مجله تایم چنین اظهار نظر کرد که "پس از این مذاکره، وقایع سرعت فراوان به خود گرفت" و "اشتباه مرگبار" مصدق این بود که دست ارتش را بدین ترتیب باز گذاشت. مصدق نه تنها تظاهرات خیابان را ممنوع اعلام کرد، بلکه برادرزاده خود، ژنرال دفتری را که مخفیانه با عوامل کودتا همکاری می‌کرد به سمت رئیس پلیس و فرماندار نظامی تهران برگزید. جبهه ملی و حزب توده که مشتاق بودند یک جبهه واحد را تشکیل دهند از هواداران خود خواستند که در خانه‌های خود باقی بمانند. سفارت

**هندرسون صحبت  
 خود با مصدق را با  
 اشاره به این مطلب  
 آغاز کرد که واشنگتن  
 مطمئن نیست که آیا  
 مصدق همچنان  
 نخست وزیر قانونی  
 ایران است یا خیر.  
 مصدق جواب داد که  
 طبق قانون اساسی،  
 مجلس از اختیار  
 انتخاب نخست وزیر  
 برخوردار است و  
 بنابراین، فرد  
 منتخب همچنان  
 نخست وزیر باقی  
 خواهد ماند تا  
 زمانی که جلسه  
 بعدی پارلمان تشکیل  
 شود؛ او همچنین  
 تأکید نمود که  
 انتخابات مجلس  
 بعدی در آینده خیلی  
 نزدیک برگزار خواهد  
 گردید**

آمریکا به واشنگتن تلگراف زد که مصدق خود دستور ورود ارتش به خیابان‌ها را داده است. سفارت انگلستان طی بررسی پس از این حادثه، خاطر نشان ساخت که دستور مصدق برای شکستن صف تظاهرکنندگان یکی از تصمیماتی بود که سقوط وی را نزدیک ساخت. به همین ترتیب، وزارت خارجه انگلستان به هنگام اظهار نظر در خصوص گزارش سانسور شده سفارت آمریکا تأکید نمود که لحظه حیاتی و سرنوشت ساز در طول بحران زمانی فرارسید که مصدق ارتش را به خیابان‌ها فرستاد.

بدین ترتیب، ۱۹ اوت با این وضعیت آغاز شد که طرفداران مصدق از آمدن به خیابان‌ها خودداری کردند، در حالی که دسته‌های سلطنت طلب، پلیس و ژاندارمری با دریافت فرمان دولت مبنی بر ایجاد نظم به قلب شهر رفتند. از همه مهم تر آن که هنگ اول زرهی به راحتی برای ۳۲ دستگاه تانک خود از پادگان سلطنت آباد سوخت و مهمات دریافت کرد. در عین حال، گردان سوم کوهستان که طرفدار مصدق بود، در پادگان باقی ماند، زیرا مطمئن بود که حرکت دیگر نیروها به داخل شهر برای دفاع از دولت است. نیروهای سلطنت طلب به محض ورود به شهر نقشه اصلی کودتا را اجرا کردند. آنها مرکز مخابرات و ایستگاه رادیو را به اشغال خود در آوردند؛ خطوط تلن بازار و گردان سوم کوهستان را قطع کردند؛ سلطنت طلبان بازداشت شده را آزاد نمودند (اعضای گارد سلطنتی، رهبران دسته‌های اوباش و قاتلان افشارطوس)؛ و رئیس ستاد مشترک و چندتن از وزرای کابینه را بازداشت کردند.

در همین زمان، نیروهای نظامی یک دسته از اوباش را که از جنوب تهران به راه افتاده بود و دفاتر پنج سازمان و هشت روزنامه را به آتش کشیده بود همراهی می نمودند. جای تعجب نیست که خبرنگاران غربی گرفتار تر از آن بودند که از این "نمایندگان واقعی مردم" عکس بگیرند. یکی از این خبرنگاران به صورت گذرا اشاره کرد که تعداد جمعیت سلطنت طلبان - مسلح به چماق - در ابتدا ۵۰۰ نفر بود، ولی پس از حمایت سربازان، افراد پلیس و ژاندارم‌ها تعداد آنان به ۳۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرد. یک روزنامه نگار دیگر این وضعیت را پیشرفت مضحک نامید. احتمالاً تعدادی از طرفداران کاشانی هم در این جماعت حضور داشتند؛ یک دیپلمات عراقی گزارش داد که شاه یک روز پس از بازگشت پیروزمندانه خویش، اقدام بی سابقه‌ای را انجام داد و کاشانی را به منزل خود دعوت نموده، برای همکاری در اعاده سلطنت از وی تشکر نمود. پرده آخر نمایش در بعدازظهر آن روز اجرا شد. یعنی هنگامی که ۲۷ تانک شرمین محل سکونت مصدق را که تحت حمایت نیروهای سرهنگ ممتاز و سه دستگاه تانک وی بود، محاصره کردند. نبرد آنها سه ساعت به طول انجامید و قسمت اعظم ساختمان تخریب شد. در جریان این محاصره، رهبران حزب توده پیشنهاد کمک نمودند، اما مصدق از قبول آن خودداری نمود - یا به دلیل آن که از میزان توانایی واقعی آنها آگاهی داشت و یا بدان جهت که هنوز به حرف‌های هندرسون اعتقاد داشت - (او حتی در جریان محاکمه خود نیز ایالات متحده را مستقیماً متهم نساخت). شاید هم علت این رفتار مصدق آن بود که طالب خشونت بیشتر نبود؛ آنها که با وی در محاصره افتادند تعریف می کنند که او حتی حاضر نشد از جبهه منی کمک بخواهد. یکی از وزرا توضیح داد که او می خواست به هر قیمتی که شده از بروز جنگ داخلی اجتناب کند، چون این امر ممکن بود به تقسیم ایران میان انگلستان و شوروی بینجامد. به گفته خبرنگار نیویورک تایمز که در تمام مدت کودتا در صحنه حضور داشت، میزان تلفات در زدوخورد بیرون منزل مصدق بالغ بر ۱۰۰ زخمی و ۳۰۰ تن کشته بود. (۲۰ اوت ۱۹۵۳). تایم هم آمار مشابهی را ارائه داد (۳۱ اوت ۱۹۵۳). اما آرنودو بورشگریس (Arnaud de Burchgrace) که در آن زمان مخبر نیوزویک بود و بعدها سردبیر واشنگتن تایمز شد، یک هفته بعد به محل حادثه رسید و گزارش داد که فقط ۶۳ نفر در شورش عمومی علیه مصدق کشته شده‌اند، (۳۱ اوت ۱۹۵۳). به همین ترتیب، روزنامه کریستین ساینس مانیتور (Christian Science Monitor) ادعا نمود که شورش مردمی، به دلیل آن اتفاق افتاد که شاه ایران فردی بود لیبرال، پیشرو و قهرمان اصلاحات، در حالی که مصدق فردی بود پوچ گرا، ضد خارجی و به شدت معتقد به حکومت توده‌ای مردم.

بدیهی است اندک روزنامه‌های منتشر شده در تهران از ذکر آمار تلفات خودداری کردند و در عوض در این خصوص به داد سخن پرداختند که مردم بازار، محله‌های فقیر جنوب شهر و حتی مردم روستاها تا چه حد میهن پرستی از خود نشان دادند و با اشتیاق به مرکز تهران سرازیر شدند تا عشق بی پایان خویش را نسبت به شاه نشان بدهند. هنوز گرد و غبار درگیری‌ها فرو ننشسته بود که آیزنهاور خطاب به مستمعین خود در کاخ سفید اعلام نمود، ارتش میهن پرست به همراه مردم به دلیل نفرتشان از کمونیسم و عشق به سلطنت به پیروزی رسیدند. (اسناد





خارج شده از طبقه بندی کاخ سفید، ۱۹۷۸، کاخ سفید، سند ۳۱۸). این سخنرانی وی، دیدگاه آمریکا را خصوصاً برای محققان در طی ۳۰ سال بعد تعیین نمود. پیتر آوری (Peter Avery)، استاد زبان فارسی دانشگاه کمبریج ادعا کرد "موجی که علیه مصدق به پاخاست، ناشی از معایب خود وی بوده است - معایبی همچون توهمات، نزدیکی با حزب توده، روش های دیکتاتورمانه و البته ناتوانی در مصالحه با انگلستان". جرج لنچوووسکی (George Lenczowski)، استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی چنین استدلال نموده که مردم غیرنظامی از جان گذشته، بدون کمک نیروهای خارجی، با نبرد قهرمانانه خود برای بیرون راندن نخست وزیر یاغی، استقلال کشور را نجات دادند. به همین ترتیب، کاتم - حتی پس از نارضایتی از سیا و شاه - بر این عقیده بود که ۱۹ اوت بیشتر یک جنبش خودجوش مردمی بود که هراس کشور از کمونیسم و نارضایتی آنها از مصدق را نشان می داد.

### پس از کودتا

کودتا زمینه ساز ملی زدایی از صنعت نفت بود. دولت جدید ایران پس از کودتا امتیاز نفت ایران را به کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ واگذار نمود. به ظاهر، شرکت ملی نفت ایران همچنان تصدی امور نفت ایران را در دست داشت، اما درحقیقت، کنسرسیوم مزبور کنترل کامل مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت را به دست گرفت. ۴۰٪ سهام کنسرسیوم به شرکت نفت ایران و انگلیس رسید که نام خود را به بریتیش پترولیوم (BP - Petroleum British) تغییر داد، ۱۴٪ به شریک BP یعنی رویال شل تعلق پیدا کرد (بدین ترتیب اکثریت سهام متعلق به انگلیسی ها بود)؛ ۴۰٪ سهام از آن شرکت های امریکایی شد و ۶٪ نیز به شرکت نفت دولتی فرانسه تعلق یافت. کنسرسیوم می بایست ۵۰٪ سود خود را به ایران می داد. به گفته کاردار جدید بریتانیا، فرمولی که ایجاد شده بود، کنترل لازم را در اختیار کنسرسیوم قرار می داد. ایالات متحده برای شیرین تر کردن معامله ۴۰ میلیون دلار کمک برای ایران صادر کرد. ۲۸ میلیون دلار از این کمک در ماه سپتامبر و ۵ میلیون دلار آن مخفیانه و درست در روز پس از کودتا به ایران تعدیل گردید.

این کودتا همچنین خاستگاه یک دوران سرکوب سیاسی بود. بلافاصله پس از وقوع کودتا، نظامیان، مصدق و نزدیک ترین دوستان وی در کابینه را به همراه ۱۲۰۰ تن از فعالان حزب توده دستگیر نمودند.

تعداد دستگیر شدگان تا اگوست ۱۹۵۴ به ۴۰۰۰ تن رسید. تعداد زیاد افراد دستگیر شده عده ای را از این موضوع متعجب ساخت که چرا حزب توده از وقوع کودتا پیشگیری نکرده است. حقیقت آن است که کل تعداد این افراد در مقایسه با افراد رسمی ارتش (بیش از ۱۵۰۰۰ نفر) و افراد وظیفه (بیش از ۵۱۰۰۰ نفر) ناچیز بود. نکته مهم آن که بیشتر افراد بازداشت شده پزشک، مهندس، معلم و افسران پلیس، ژاندارمری و پیاده نظام هایی بودند که در نقاط خارج از مراکز خدمت می کردند. فقط ۲۶ تن از این افراد جزو سواره نظام بوده، تنها دونفر از آنان در تهران، تانک در اختیار داشتند (یکی از آنها مشغول دفاع از منزل مصدق بود و دیگری در خارج ایستگاه رادیو به مقاومت در برابر کودتاچیان پرداخت).

به طور کلی، رفتار رژیم جدید ایران با جبهه ملی ملایم ولی با حزب توده بسیار خشن بود. مصدق، بیشتر وزرای کابینه و افسران نظامی مورد اعتماد وی با احکام حبس در حدود سه سال مواجه شدند. محاکمه شدیداً سیاسی مصدق باعث دردسر زیادی برای رژیم شد؛ به جای آن که دادگاه نظامی او را محاکمه نماید، مصدق دادگاه را به محاکمه کشید. از میان وزرای مصدق، فقط دکتر فاطمی اعدام شد. او پس از شکست کودتای اول، خواهان تشکیل جمهوری گردید و پس از کودتای ۲۸ مرداد در یکی از مخفیگاه های زیرزمینی پنهان شد و از اتحاد میان توده و جبهه ملی دفاع کرد.

حزب توده با رفتاری به شدت خشنونت آمیز روبه رو شد. بین سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸ رژیم، ۱۱ تن از اعضای این حزب را زیر شکنجه به قتل رساند، ۳۱ نفر از آنها را اعدام کرد، ۵۲ نفر دیگر را به اعدام محکوم نمود (این احکام بعدها به حبس ابد کاهش یافت)، ۹۲ نفر را به حبس ابد با اعمال شاقه و ۱۰۰ نفر را نیز به حبس از ۱ تا ۱۵ سال محکوم ساخت.

**برادران رشیدیان و  
برادران بسکو برای  
آن که به کودتا  
ظاهری از حمایت  
مردمی ببخشند،  
مجبور بودند اعضای  
حزب سومکا، آریا و  
فدائیان اسلام،  
ورزشکاران باشگاه  
تاج و لوطی ها و  
زورگیرهای  
محلله های فاسد را در  
بازار جمع کنند،  
اینها وظیفه داشتند  
به وزرای کابینه و  
همچنین دفاتر  
سازمان های طرفدار  
مصدق حمله کنند**

براساس گزارش سفارتخانه‌های انگلستان و آمریکا، اعدام‌های نخست با سروصدای زیاد انجام شد، اما اعدام‌های بعدی به دلیل ترس از اعتراضات مردمی، شجاعت محکومان در مقابل مرگ، اکراه جوخه‌های آتش از تیراندازی مستقیم به طرف محکومین و تصور عموم مبنی بر این که ایالات متحده دولت ایران را به چنین کارهای وحشیانه‌ای واداشته، در خفا صورت گرفت.

این تصور عمومی کاملاً درست بود. وزارت خارجه انگلستان توضیح داد که شدت سرکوب، ناشی از تمایل دولت ایران برای جلب نظر ایالات متحده است که ایران انتظار زیادی برای کمک از آن کشور دارد. سفارت ایالات متحده در تحقیق گسترده‌ای که در مورد حزب توده انجام داد چنین عنوان کرد که فقط سرکوب گسترده می‌تواند این حزب را در هم بشکند و تطمیع اجتماعی - اقتصادی اثر چندانی ندارد، چون بیشتر اعضای حزب افراد متخصص یا کارگران ماهر کارخانه‌ها با حقوقی مناسب هستند. گزارش مزبور با این استدلال از سرکوب دفاع کرد که پای شکسته‌ها باید تا زمان جوش خوردن شکستگی گچ گرفت و از حرکات زیانبار آن جلوگیری کرد. گزارش مزبور در پایان با تلخی اضافه می‌کرد: "این عقیده که کمونیسم از سرکوب تغذیه می‌کند خود زائیده ذهن کمونیست‌هاست." در طرح اصلی عملیات آژاکس به این مطلب اشاره شده بود که اگر عملیات شکست بخورد، برای آمریکا آثار بسیار سنگینی در بر خواهد داشت؛ منظور از این آثار، قطع روابط دیپلماتیک و اخراج تمام آمریکایی‌ها از ایران بود. البته کودتا پیروز شد و چنین آثار زیانباری به وقوع نپیوست، ولی اگر طراحان اصلی کودتا اکنون زنده بودند اذعان می‌کردند که آثار بلندمدت کودتا برای آمریکا فاجعه‌آمیز بوده است.

کودتا همان لکه ننگ انگلستان را بر دامن آمریکا نشانده، یعنی شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت استعمارگر؛ تصویری که موجب عدم اعتماد عمیق در روابط میان ایران و ایالات متحده گردید. این کودتا موجب شکل‌گیری یک نظام دیکتاتوری شد که هر روز بیش از پیش محبوبیت خود را از دست می‌داد و دچار فساد می‌شد. کودتای ۲۸ مرداد میخی بود بر تابوت نظام سلطنتی، چرا که آن را با قدرت‌های استعماری بیوند زد. کودتا، ارتش ایران را دست‌نشانده شاه، سیا و MI-6 نشان داد؛ احزاب سکولار یعنی توده و جبهه ملی را متلاشی ساخت و راه را برای ظهور مخالفان مذهبی به رهبری [آیت‌الله] خمینی باز کرد. مصدق بی طرف جای خود را به [آیت‌الله] خمینی مذهبی داد. جنبش مصدق نتوانست رهایی ملی را به همراه بیاورد، اما سال‌ها بعد این رهایی در قالب جنبش [آیت‌الله] خمینی ظاهر شد. نقش کودتا بر فرهنگ ایران نیز عمیق بود، ملت ایران دچار این توهم شد که دست بیگانگان همواره امور ایران را اداره می‌کند؛ و به این اعتقاد رسید که تنها راه جلوگیری از تکرار کودتای ۱۹۵۳ توسل به زور است. به‌طور خلاصه، کودتا ضربه سختی به لیبرالیسم و همچنین به سوسیالیسم و ملی‌گرایی سکولار وارد ساخت. در سال ۱۹۸۱، در چهاردهمین سالگرد وفات مصدق، [آیت‌الله] علی خامنه‌ای که اکنون رهبر ایران است، اعلام کرد: "ما مثل آئنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که سیا بتواند ما را سرنگون کند." این نگرش همچنان بر ایران امروز سایه افکنده است.

#### یادداشت‌ها:

\* مايلم از كنگره نیروهای متخصص (Professional Staff Congress) و دانشگاه شهر نیویورک به‌خاطر اجازه سفری که در سال ۱۹۸۲ برای رفتن به لندن و تحقیق در مورد بحران نفت ایران در سال‌های ۵۳ - ۱۹۵۱ برای من دریافت کردند تشکر کنم. همچنین باید از اریک هوگلاند (Eric Hugland) برای نظراتش و از حمید احمدی، هدایت‌الله متین‌دفتری و سینا سعیدی به‌خاطر مطالبی که در اختیارتم گذاشتند تشکر نمایم.

\* برای بحث در مورد اسناد سیا نگاه کنید به مقاله تی. واینر (T. Weiner) با عنوان "سیا در بیان حقایق سال‌های اول جنگ سرد، کند است." در نیویورک تایمز، ۸ آوریل ۱۹۹۶؛ "سیا مدارک کودتای ۱۹۵۳ ایران را نابود کرده است"، در نیویورک تایمز ۲۹ می ۱۹۹۷؛ "سیا به قول خود عمل نکرد و گشودن پرونده‌های جنگ سرد را به تعویق انداخت." در نیویورک تایمز ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۸؛ مقاله کیمبال (Kimbal) با عنوان "طبقه‌بندی شده!" در نشریه Perspectives، فوریه ۱۹۹۷، صفحات ۱۰-۹ و ۲۳-۲۲.

\* در طول جنگ سرد، وزارت خارجه انگلستان دولت ایران را قانع کرد که پروفیسور الول ساتن

کودتا زمینه‌ساز  
ملی‌زدایی از صنعت  
نفت بود. دولت جدید  
ایران پس از کودتا  
امتیاز نفت ایران را به  
کنسرسیونمی از چند  
شرکت بزرگ واگذار  
نمود. به‌ظاهر،  
شرکت ملی نفت ایران  
همچنان تصدی امور  
نفت ایران را در دست  
داشت، اما درحقیقت،  
کنسرسیونم مزبور  
کنترل کامل مدیریت،  
پالایش، تولید و  
توزیع نفت را به دست  
گرفت

این کودتا همچنین  
خاستگاه یک دوران  
سرکوب سیاسی بود.  
بلافاصله پس از  
وقوع کودتا، نظامیان  
مصدق و نزدیک‌ترین  
دوستان وی در  
کابینه را به همراه  
۱۲۰۰ تن از فعالان  
حزب توده دستگیر  
نمودند

(Elwell - Sutton) را به ایران راه ندهد، چون وی "ضدانگلیسی، ضداستعمار و ضدشاه" است. اندکی پس از کودتا، الول ساتن کتاب "نفت ایران" را نوشت که از معدود کتاب‌هایی بود که مصدق را می‌ستود. هیچ دانشگاه و روزنامه تجاری در انگلستان به این کتاب اشاره نکرد. ناشر کتاب (Lowrance and Wishart) بود. [این کتاب توسط دکتر رضا رئیس طوسی، با عنوان "نفت ایران" ترجمه شده است.]

\* به عنوان یک تحلیل عالی از نحوه تصویر کردن مصدق توسط رسانه‌های امریکا مراجعه کنید به کتاب دورمان (W.Dorman) و فرهنگ (M.Farhang، ۱۹۸۷).

\* در سال ۱۹۵۱، ۱۵۰۰ تانکر در جهان وجود داشت: ۳۹۵ فروند آن امریکایی، ۲۱۴ فروند نروژی و ۱۵۵ فروند آن پانامایی بود و تقریباً همگی در مالکیت شرکت‌های بزرگ نفتی قرار داشت. فقط ۱۰ فروند نفتکش در اختیار شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود. در یادداشت‌ها، ویلیبر می‌نویسد که به گفته سرهنگ نصیری، شاه فرمان را به اصرار ملکه تریا امضا کرد، اما اضافه می‌کند "این مطلب را نمی‌توان تأیید کرد". در مکالمه‌ای با من در سال ۱۹۶۹، ویلیبر این عقیده را در ذهن من به وجود آورد که خودش امضای شاه را جعل کرده است. این موضوع شاید علت تأخیر دو روزه تلاش اول برای کودتا را توضیح بدهد. روزولت ادعا می‌کند که دلیل تأخیر، بی‌کفایتی ایرانی‌ها و مشکلات داخلی کاخ سلطنتی برای امضای فرمان بود. اما علت می‌توانست آن باشد که فرمان برای امضا توسط ویلیبر با هواپیما به قبرس فرستاده شد. پس از غارت منزل مصدق، فرمان مفقود شد.

\* دو تن از اعضای حزب توده عضو گارد سلطنتی بودند؛ ستوان عبدالصمد خیرخواه و ستوان مهدی همایونی. برای بررسی نقش احتمالی این دو در جلوگیری از موفقیت کودتا نگاه کنید به کتاب‌های جوانشیر (۱۹۸۷، صص ۲۷۸-۲۷۹)؛ کیانوری (۱۹۹۲، صص ۶۶-۲۶۴)؛ امیر خسروی (۱۹۹۶، صص ۲۷-۵۲۶)؛ خسرو پناه (۱۹۹۸، صص ۷۳-۲۴۱).

\* فقط شخص هندرسون می‌توانست محتوای مکالمات خود با مصدق را فاش کند. او در گزارش رسمی خود به واشنگتن، موضوع دادن اولتیماتوم را چندان برجسته نکرده است. نگاه کنید به "مصاحبه سفیر امریکا با مصدق" در سند "F.O371/Persia 1953/104570 یادداشت‌های خصوصی هندرسون موبد گزارش غیررسمی و مفصل تری است که در تایم به چاپ رسید.

\* در مورد شواهد پیشنهاد کمک حزب توده به مصدق، نگاه کنید به: F.O371/Persia 1957 12?075؛ داورپناه (۱۹۷۹، کیانوری ۱۹۹۲، صص ۷۹-۲۷۶).

توضیح: متن اصلی به همراه ده‌ها منبع و مأخذ این مقاله تحقیقی در دفتر نشریه و همچنین در سایت اینترنتی [www.meisami.com](http://www.meisami.com) موجود است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



کودتا همان لکه ننگ  
انگلستان را بر دامن  
امریکا نشانند، یعنی  
شناخته شدن  
به عنوان یک قدرت  
استعمارگر؛  
تصویری که موجب  
عدم اعتماد عمیق در  
روابط میان ایران و  
ایالات متحده گردید.  
این کودتا موجب  
شکل‌گیری یک نظام  
دیکتاتوری شد که هر  
روز بیش از پیش  
محبوبیت خود را از  
دست می‌داد و دچار  
فساد می‌شد

کودتای ۲۸ مرداد  
میخی بود بر تابوت  
نظام سلطنتی، چرا  
که آن را با قدرت‌های  
استعماری پیوند زد.